

# مستندات قرآنی قاعده احترام

محدثه اصولی یامچی\*  
محمد عشایری منفرد\*  
حسین جاور\*\*\*

## چکیده

قرآن کریم، سندی خلل ناپذیر است و بر همین اساس بررسی جایگاه آن در قواعد فقهی از امور انکارناپذیر می‌باشد. یکی از قواعد فقهی مهم، قاعده احترام است. باید دید این قاعده، علاوه بر اموال، چنان‌که به قاعده احترام اموال شهرت یافته است، شئون دیگر اشخاص از جمله تمامیت جسمانی، حیثیت معنوی و شهرت و موقعیت‌های اجتماعی و مانند آن را نیز در بر می‌گیرد یا خیر. آیا علاوه بر ابعاد درون‌دینی، ساحت‌های برون‌دینی را نیز شامل می‌شود یا خیر. همچنین به لحاظ سقوطپذیری احترام، ممکن است مستندات یا دلالت مستندات آن تفاوت داشته باشد (مسئله پژوهش). نوشتار حاضر در پرتو روش اکتشافی (روش پژوهش) نشان می‌دهد که دو طیف آیات را می‌توان مبنای قاعده احترام در نظر گرفت: یک دسته آیات عام مانند آیه «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ» و آیه نهی از ایذا که بر احترام همه شئون و نهی از نقض احترام آنها دلالت دارند؛ دسته دیگر، آیات خاص که درباره هر یک از شئون محترم، در امور مالی، جانی و حیثیت‌های معنوی دلالت دارند. استنباطپذیری آیات یادشده، هم در جنبه ایجابی و ایجاد محدوده مصون از تعرض و هتک و عصمت حیثیت‌های اشخاص پذیرفتنی است، هم از جهت سلبی و در موارد سقوط احترام مانند هنجارشکنی آشکار، استحقاق بر تشهیر و مجازات‌های تزدیلی و سالب حیات. همچنین در ممنوعیت تعرض به شئون محترم، میان احترام اصلی و عَرَضی تفاوتی نیست و وجود عبارت «مؤمن» و «مسلم» در برخی مستندات، از باب غلبه بوده و جنبه احترازی ندارد؛ از این‌رو به تحدید قلمرو موضوعی احترام نمی‌انجامد (دستاوردهای پژوهش).

**واژگان کلیدی:** قاعده احترام، حیثیت معنوی اشخاص، تمامیت جسمانی، مال، احترام سقوطپذیر، جنبه‌های ایجابی و سلبی احترام.

- \* دانش‌پژوه سطح چهار فقه خانواده مؤسسه آموزش عالی معصومیه (m.osuli14@yahoo.com).  
\*\* دانشیار گروه مترجمی مجتمع زبان، ادبیات و فرهنگ‌شناسی جامعةالمصطفی العالمیه و عضو انجمن فقه و حقوق اسلامی حوزه علمیه قم (ashaery.m@gmail.com).  
\*\*\* دانشیار گروه حقوق خصوصی دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران و عضو انجمن فقه و حقوق اسلامی حوزه علمیه قم/ نویسنده مسئول (hजार@ut.ac.ir).

## مقدمه

در میان نوشته‌های فقهی به قواعد فقهی در حدّ شایسته آن و از میان قواعد بررسی شده، به قاعده احترام، با اینکه قاعده‌ای بنیادین و بنیاد بسیاری قواعد دیگر است و در ساحت حکمی و موضوعی قواعد دیگر نقش ممتازی دارد، کمتر توجه شده است. همچنین مستندات قاعده احترام، در نوشته‌های فقهی عمدتاً به روایات محدود شده و به مبانی قرآنی آن چندان توجه نشده است، در حالی که این بررسی به اتقان قاعده و نیز تبیین دقیق‌تر دامنه شمول قاعده یادشده و میزان دلالت آن کمک می‌کند.

تعیین دامنه شمول قاعده احترام در بررسی مستندات آن و برعکس، بررسی مستندات قاعده در تبیین دامنه شمول و صحت سنجی ادعای اولیه در تعیین قلمرو شمول قاعده، نقش برجسته و هم‌افزا دارد. در تعیین دامنه شمول قاعده احترام باید به دو جهت توجه کرد: نخست به لحاظ «درون‌دینی/ برون‌دینی بودن» و دیگری به لحاظ «ساحت‌های متعلق به مبنای احترام»؛ با همان دید معروف یعنی آیا این قاعده فقط مال و جان را شامل می‌شود یا همه أعراض اشخاص (متعلقات و اضافات اشخاص، اعم از مال، جان و آبرو) را دربرمی‌گیرد؟

اگر همه أعراض اشخاص، اعم از مال، جان و آبرو جزء ساحت احترام باشد، قاعده احترام، همه ساحت حقوقی انسان‌ها را شامل خواهد شد و نقش بنیادی در تأمین حقوق انسان‌ها دارد. به نظر می‌رسد قاعده احترام، در شمار مبانی برون‌دینی است و همه ساحت و أعراض اشخاص را شامل می‌شود؛ براین اساس قاعده احترام، علاوه بر دلالت بر وجود محدوده مصون از تعرض و حرمت تعدی و تعرض به همه ساحت‌های مربوط به انسان‌ها، ایجادکننده روابط انسانی در سطح عالی و بر اساس رعایت کرامت انسانی اسلامی و از جمله عوامل تشکیل‌دهنده نظم و اتحاد و انسجام جوامع خواهد بود؛ دراین صورت این قاعده زیربنای روابط اجتماعی و حقوقی شمرده خواهد شد.

## ۱. مفهوم احترام و قلمرو شمول قاعده احترام

پیش از بحث درباره مستندات قرآنی قاعده احترام، مفهوم این قاعده و قلمرو شمول آن

بررسی خواهد شد:

## ۱-۱. مفهوم لغوی و اصطلاحی احترام

در اینجا لازم است نخست مفهوم لغوی و سپس مفهوم اصطلاحی احترام بررسی شود:

### ۱-۱-۱. مفهوم لغوی احترام

واژه «احترام» در لغت، از ماده «ح ر م» و مصدر باب «افتعال» (احترَمَ، یَحْتَرِمُ، احترام) است. در منابع لغت فارسی، معانی گوناگونی برای احترام بیان شده است؛ از جمله: بزرگداشت، بزرگداشتن، عزت و شأن، حرمت داشتن و گرامی داشتن (دهخدا، ۱۳۲۵، ج ۱، ص ۸۹۸/معین، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۵۳)، ولی در منابع لغت عربی، با وجود نیامدن معنای مستقل برای احترام، به معنای اسم مصدر آن یعنی واژه «حُرْمَه» پرداخته شده است؛ بنابراین تبیین مفهوم لغوی «احترام»، مستلزم بررسی معنای «حرمه» و «حرام» و نیز سایر مشتقات آن است.

واژه «حُرْمَه» اسم مصدر «احترام»، یکی از مشتقات ماده «ح ر م» و در لغت به معنای «هر چیزی است که تصرف ناروا و غیرشرعی در آن، ممنوع و حفظ شکوه و احترام آن واجب می‌باشد» (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۲۲۲/مصطفوی، ۱۴۰۲، ج ۲، ص ۲۰۵). معنای لغوی «حرم» نیز «منع و ممنوعیت، ضد رهایی و اطلاق و ارسال» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۴۵) و به «محدوده معین مکانی که هتک آن ممنوع و برخی از رفتارهای جایز در مکان‌های دیگر، در آن جایز نیست» گفته شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۳۰).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، هردو واژه در معنای «منع و ممنوعیت» مشترک‌اند، ولی در معنای «حرمه»، علاوه بر ممنوعیت، به وجوب و لزوم رعایت احترام و بزرگداشت شیء متصف به «حرمت» تصریح شده است.

از دیگر مشتقات ماده «ح ر م»، واژه «حرام» است که به معنای «چیزی که از آن منع شده است» و نیز «ماهیت برخوردار از حرمت» می‌باشد (مصطفوی، ۱۴۰۲، ج ۲، ص ۲۰۳-۲۰۴/ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۷-۴۵). «حرام» به دو نوع تکلیفی و وضعی تقسیم می‌شود. «حرام» در معنای عام به معنای «ممنوع و محدود» است؛ بنابراین معنای حرمت تکلیفی، «ممنوعیت و محدودیت در انجام فعل» و معنای حرمت وضعی، «محدودیت در ترتب آثار» می‌باشد (اشتهدادی، ۱۴۱۷، ج ۲۸، ص ۱۲۹-۱۳۰)؛ براین اساس هرگونه اهانت، بی‌احترامی، تجاوز، خدشه در عظمت و تکریم هر چیزی

که حرمتی برای آن قرار داده شده باشد، ممنوع و نارواست (مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۳۴۴).  
واژه «حریم»، از دیگر مشتقات «ح ر م» نیز با این تعاریف آمده است: «چیزی (محدوده‌ای) است که دسترسی به آن ممنوع بوده و نزدیک شدن به آن مجاز نیست» و «قلمرو مصون در اطراف اشیا یا اشخاص که حقوقی ویژه دارد و هتک و تجاوز دیگران بدان ممنوع است؛ همان‌گونه که درگیری با صاحب آن و جلوگیری از تصرف وی و نیز تصرف دیگران در آن ممنوع است» (فیومی، [بی تا]، ج ۲، ص ۱۳۳/مصطفوی، ۱۴۰۲، ج ۲، ص ۲۰۲)؛ بنابراین «ممنوعیت» از آثار وجود «حریم» است.

باتوجه به معانی مشتقات ماده «ح ر م» و نیز مشترک بودن آنها، «احترام» را در لغت به معنای «نوعی وضعیت و شایستگی برای داشتن مصونیت و ممنوعیت از هرگونه هتک و تعرض» می‌توان دانست که اثر همه این معانی در «ممنوعیت تعرض و هتک» مشترک‌اند؛ بدیهی است این مصونیت از تعرض و تجاوز، قلمرو گسترده‌ای دارد و هر دو ساحت تکلیف و وضع را دربرمی‌گیرد؛ بنابراین هتک حرمت یک شیء نیز به معنای «برخورد ممنوع با شیء محترم» است (مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۸، ص ۲۱۲/ مؤمن قمی، ۱۴۱۵، ص ۱۲۷-۱۲۸).

### ۱-۱-۲. مفهوم اصطلاحی احترام در فقه

«احترام» در اصطلاح فقه، چندان از معنای لغوی ذکرشده دور نیفتاده است و به معنای «سلطه و اختصاص شخص به یک شیء یا شأن است؛ به نحوی خاص که غیر او را از استیلا و تصرف در آن از جهت تکلیفی و وضعی منع می‌کند» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ص ۱۴۵) و چون در مفهوم اصطلاح فقهی، «احترام» حقیقت شرعی ویژه‌ای ندارد و محمول بر متفاهم عرفی می‌باشد، نگرش عرف در این باره اهمیت دارد. عرف و عموم مردم بر اساس مرتکزات و متفاهمات عقلایی، چیزی را محترم و لایق تکریم می‌دانند که دارای شأنی ممنوع از تعرض باشد؛ به‌گونه‌ای که حفظ و رعایت آن، واجب و هتک آن جایز نباشد؛ بنابراین «احترام» در اصطلاح فقه به معنای وضعیتی است که به «شأنیت و اقتضای تعظیم، پاسداشت و داشتن محدوده‌ای مصون از تعرض» اشاره دارد و وجوب «حرمت نگه‌داشتن و ارج نهادن» و در اصطلاح «تعظیم و تکریم شخص و شأن برخی اشیا» و دست‌کم «ممنوعیت و مصونیت شئون محترم از هر نوع هتک و تعرض»، از آثار آن به‌شمار می‌رود. به‌دیگرسخن احترام، حالت و شأنیت عینی یا معنوی است که موضوع ممنوعیت را تشکیل

می‌دهد و در ساحت‌های «اخلاقی و معنوی» نیز آثاری دارد؛ از جمله: «ممنوعیت هتک حرمت، معنوی و اخلاقی است که در هر آیین و سرزمین معنای مخصوص خود را دارد؛ بنابراین برای حفظ احترام معنوی و اخلاقی شئون و حیثیات آنها باید مصادیق احترام مدنظر آنها را رعایت کرد» (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۱۸۲).

### ۱-۱-۳. گونه‌های احترام از جهت اسقاط‌پذیری

جلوه‌های احترام را در معنای اصطلاحی، دو گونه می‌توان دانست: گاهی مضمون جلوه‌های آن به کیفیتی است که از دسترس دخالت اراده انشایی شخص دارای شأن محترم خارج است؛ مانند موارد مربوط به جان و آبروی اشخاص و از این رو «به ملاک ممنوعیت هتک»، «اسقاط‌ناپذیر» است. گاهی نیز برخی جلوه‌های شئون محترم به کیفیتی است که در ذیل اراده انشایی، «اسقاط‌پذیر است»؛ مانند موارد مربوط به شئون مالی و تسلط اشخاص بر اموال و حقوق مالی خویش همچون اسقاط (در حقوق دینی) و اباحه و اعراض (در حقوق عینی) یا تبرع (در عمل و ایفا). در عین حال ممکن است شئونی که احترام آنها اسقاط‌پذیر نباشد، با «اقدام شخص ذی‌شأن» به صورت قهری ساقط شود؛ مانند سقوط احترام شخص در اثر اقدام وی به هنجارشکنی آشکار (جاور، ۱۴۰۱، ص ۶۵) یا اقدامات مجرمانه‌ای که شیوه‌های مجازات و جبران غرامات و مانند آن، هتک برخی حیثیت‌های شخص مجرم را اقتضا کند. اعمال حق شخص حق دار نیز گاهی سقوط حق دیگری را اقتضا دارد؛ مانند شهادت شهود یا جرح شاهد (ر.ک: جاور و هوشمند فیروزآبادی، ۱۳۹۹، ص ۶۷).

### ۱-۲. دامنه شمول قاعده احترام

قلمرو شمول قاعده احترام، از جهت نوع ساحت‌های محترم و جلوه‌های آن و نیز از جهت درون‌دینی یا برون‌دینی بودن آن قابل بررسی است.

#### ۱-۲-۱. قلمرو شمول به لحاظ ساحت‌های محترم

ممکن است قلمرو قاعده احترام، بسته به متعلق احترام و ساحت‌های موضوعی آن، متفاوت باشد. احترام ممکن است به «ذات چیزی» همچون انسان، حیوان، محیط زیست و برخی

جمادات یا به «فعل محترم» همچون کاری که انسان در فرآیندی صحیح انجام می‌دهد، وطی محترم، کار محترم یا به «موقعیت خاص» تعلق بگیرد. در انسان چهار ساحت «جان، نفس، دم»، «عرض، آبرو» (حیثیت معنوی مشتمل بر شهرت، موقعیت اجتماعی و مانند آن)، «عمل» (مشتمل بر هرگونه فعالیت مجاز و شرعی مانند کاری که برای خود یا دیگری انجام می‌دهد) و «مال» (مادی یا فکری) محترم‌اند.

باتوجه به متفاوت بودن احترام ساحات و شئون محترم اشخاص، از جهت توسعه و تضییق قلمرو دلالی، معنای اصطلاحی فقهی و حقوقی «احترام» در قاعده احترام را که معنایی جهان‌شمول و مبتنی بر عقل فطری و سیره عقلایی است، این‌گونه می‌توان بیان کرد: «سلطه و اختصاص شخص به یک شیء یا شأن به نحوی خاص که غیر او را از استیلا و تصرف در آن از جهت تکلیفی و وضعی منع می‌کند» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ص ۱۴۵). از این دیدگاه، احترام در اموال، «حرمت تکلیفی و وضعی مزاحمت و اخذ قهری مال از مالک» (بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۷۱/صدر، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۲۹۰-۲۹۱) و احترام در جان، «حرمت تکلیفی تعدی و تجاوز به جان دیگران و پیامد وضعی آن» را اقتضا دارد (حسینی حائری، ۱۴۱۵، ص ۱۴۷)؛ براین اساس می‌توان گفت قدر متیقن از آثار «احترام» در ساحات گوناگون عبارت است از: «ممنوعیت تکلیفی هتک، تعرض و تصرف در ساحات محترم و لزوم اجتناب از چنین تعرض و تصرف» (موسوی قزوینی، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۶۳۰/همو، ۱۴۱۹، ص ۲۰۹) و در میدانی وسیع‌تر، حرمت وضعی و حکم وضعی ضمان (ر.ک: فتاوی و جاور، ۱۳۹۰، ص ۳۳-۵۹).

## ۱-۲-۲. قلمرو شمول به لحاظ برون‌دینی یا درون‌دینی

یکی از پرسش‌ها در این باره آن است که احترام، مبنایی «درون‌دینی» است یا «برون‌دینی»؟ منشأ این پرسش آن است که در برخی مستندات قاعده احترام همچون روایت «حُرْمَةُ مَالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ»، از واژه «مسلم (مسلمان)» یا در «سباب‌المؤمن فسوق و قتله کفر و...»، از واژه «مؤمن» استفاده شده است. به نظر می‌رسد از چند جهت می‌توان برون‌دینی بودن این مبنا را پذیرفت:

نخست، قید «مسلم» و «مؤمن»، قید حکم حرمت وضعی یا تکلیفی محسوب نمی‌شود؛ زیرا احتمال دارد این قید از باب غلبه به کار رفته باشد و بدین معنا نیست که مال یا عرض و حیثیات اشخاص دیگر محترم نیست. در این صورت قید اسلام و ایمان، «قید غالبی» محسوب می‌شود، نه

«قید احترازی» و این احتمال قوی، در عرض احتمال احترازی بودن قرار می‌گیرد و دیگر نمی‌توان به احترازی بودن قید اعتماد کرد.

دوم، اسلام و ایمان، در تحقق «احترام اصلی» و «احترام عَرَضی» دخالت دارد، نه در «اصل احترام» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۵/ خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۴۳۷). کفار نیز هرچند در شئون گوناگون احترام ذاتی ندارند، ولی با انعقاد قراردادهایی همچون «پیمان ذمه» (طوسی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۶)، «پیمان امان» (محقق حلّی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۸۵)، «پیمان صلح» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۳۱۳) و «پیمان آتش‌بس»، از احترام در شئون گوناگون برخوردار می‌شوند. این احترام، «احترام اکتسابی» و ناشی از قراردادهای یادشده و «احترام عَرَضی» نامیده می‌شود و بدیهی است چنین احترامی تا زمان التزام به مفاد و شرایط قراردادهای یادشده باعث مصونیت و امنیت جانی و مالی و حقوقی آنهاست. در نگاه شارع مقدس، اتلاف شئون محترم هردو گروه موجب ضمان است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۰۳).

## ۲. مستندات قاعده احترام در آیات

باتوجه به اصطیادی بودن قاعده احترام، مستندات قرآنی آن در دو بخش عام (ناظر بر همه ساحات محترم که کبرای کلی قاعده احترام از طریق این ادله به دست می‌آید) و خاص (ناظر بر ساحات‌های خاص همچون مال، جان و آبرو که احترام شئون گوناگون از آنها به دست می‌آید) بررسی می‌شود.

### ۲.۱. مستندات عام قرآنی

در دسته نخست، آیاتی بررسی می‌شود که دامنه آنها به موضوعات خاصی محدود نیست و در میان آیات، سه دسته آیات در این باره قابل بررسی می‌باشد: آیات ناهی از ظلم، آیه «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» و آیه نهی از ایذاء.

«ظلم» در لغت به معنای «وضع شیء در غیر موضع خود، ستم و بیداد» آمده است (سیاح، ۱۳۳۰، ج ۳، ص ۵۵). قُبْح ظلم از مستقلات عقلی به شمار می‌آید و به ظاهر از استدلال، بی‌نیاز و از نشانه‌های حرمت و گناه کبیره بودن ظلم، در نظر گرفتن مجازات برای آن و وعده عذاب دادن در

قرآن کریم است (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۳۵۵). بررسی مصادیق تعدی به شئون محترم همچون از میان بردن مال دیگری و ایجاد تنگنا در حوزه تصرفات مالی اشخاص، نشان می‌دهد که این عمل، علاوه بر هتک حیثیت مالی، هتک مالک و سلطنت مالک است (خمینی، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۲۱۸/ اصفهانی، ۱۴۰۹، ص ۱۱۱۹)؛ بنابراین هر عملی که باعث هتک حرمت مال شود، در واقع محدودکننده اقتدار و سلطه مالک یا متصرف مال محسوب می‌شود و مستلزم آن است که [در هر تصرفی] رأی و نظر مالک درباره آن مراعات شود (صدر، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۲۹۱)؛ بدین معنا که در تنگنا قراردادن دیگری از جهت نقض حقوق مالی او جایز نیست (فاضل لنکرانی، ۱۴۰۸، ص ۲۹۹/ طباطبایی بروجردی، ۱۴۱۶، ص ۳۴۶).

ایجاد این تنگنا ممکن است به امور معنوی، روانی و دیگر شئون اشخاص نیز مربوط باشد؛ مانند آیه ۱ سوره طلاق و آیه ۲۳۱ سوره بقره در بحث طلاق و ایجاد تنگنا برای زوجه. به هر حال در روابط میان اشخاص، ظلم در عمل، زمانی مصداق دارد که یکی از شئون محترم اشخاص به دست دیگری، به ناحق هتک و از موقعیت شایسته خود خارج شود و ظلم نیز «وضع شیء در غیر موضع خود» می‌باشد. در استدلال به آیه ظلم، دو احتمال وجود دارد: احتمال نخست اینکه اینها خود اصالت و استقلال دارند و از هیچ گزاره پیشینی متأثر و مأخوذ نیستند. احتمال دوم آنکه مقدم بر این گونه گزاره‌ها (حرمت ظلم، حرمت ایذا و منع از کم‌انگاری امور مردم)، گزاره‌های پیشین وجود دارد که بُعد موضوعی این آیات را محرز می‌کند و نسبت به نهی موجود در این آیات، در رتبه علت قرار دارد. این گزاره پیشینی، همان احترام و مصونیت و شایستگی مقوله‌هایی است که متعلق حکم نهی از ظلم، ایذا و کم‌انگاری محسوب می‌شوند؛ یعنی تا شأن و حق محترم نباشد که اقتضا کند از موقعیت شایسته خویش تنازل کند یا تنزل داده شود، ظلم موضوعیت نخواهد یافت؛ براین اساس در ادامه دو مورد از آیاتی که به نظر می‌رسد مصداق‌هایی از آیه ظلم و از مصادیق هتک احترام باشد، با تقریب مناسب استدلال بررسی خواهد شد.

**تقریب استدلال:** در استدلال به آیات نهی از ظلم و جلوه‌های آن در حرمت کم‌انگاری امور مردم و ایذاء آنان، به چند جهت مهم باید توجه کرد: نخست، از جهت قلمرو شمول؛ دوم، از جهات سلبی و ایجابی. این جهات در ذیل به ترتیب بررسی می‌شود:

## ۲-۱-۱. بررسی آیات ظلم و جلوه‌های آن از جهت قلمرو شمول

یکی از نقاط قابل اتکا در آیات یادشده در استدلال به ابعادی از قاعده احترام، عمومیت این آیات و گستره شمول آنها در جنبه‌های حکمی و موضوعی است. در ادامه، عمومیت این دو آیه از جهت موضوع و متعلق موضوع به ترتیب بررسی می‌شود:

### الف) عمومیت آیات ایذاء و «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ» از جهت موضوع

آیه «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» از جهات موضوعی، گستره وسیعی را دربرمی‌گیرد. از آنجاکه در آیه از فعل نهی استفاده شده است، موضوع آن، فعل مکلفان بوده و محور این فعل نیز «بخس» و توجه به معنای بخش، در فهم گستره موضوعی نهی یادشده مؤثر است. بخش به معانی گوناگون آمده است؛ از جمله نقص و کم (مغنیه، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۵۵۱)، اداکردن حق به‌طور ناقص (همان، ج ۴، ص ۳۴۲)، کاستی و عیب (همان، ص ۴۰۶)، ناقص کردن چیزی به‌صورت ظالمانه (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۱۱۰)، نقص در وزن و اندازه‌گیری (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۴۴۱) و چیزی که کمتر از قیمت مثل است (مغنیه، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۲۵۹)؛ در نتیجه موضوع نهی، اعم است از «فعل و ترک فعل»، اعم از «اتلاف و تسیب در اتلاف»، اعم از «اتلاف کلی و جزئی»، اعم از «تفکیص و تعییب»، اعم از ایراد «زیان‌های مالی و غیرمالی و تغییر بلاوجه وضعیت یا موقعیت اشیا و اشخاص»، اعم از اینکه «فعل واقع شده یدی باشد یا لسانی»، صرف‌نظر از ابزار ایجاد بخش و کم‌انگاری و تعمیم‌های دیگری که ممکن است در مقام کم‌انگاری شئون اشخاص متصور باشد. در برخی آیات که پس از عبارت «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ» از خیانت‌نکردن در میزان و کیل سخن به‌میان آمده است، بلافاصله با نهی کلی از فساد (وَلَا تَفْسُدُوا)، دامنه نهی اولیه در «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ» تعمیم داده است؛ بنابراین منظور، فسادی است که موجب سلب امنیت در اموال، أعراض و... می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۱۸۷). گویی تطفیف و کم‌گذاشتن در وزن‌کشی و پیمان‌کردن حقوق مردم، از هر نوع که باشد - چه تجاوز به اموال، اتلاف، تضییع و تعییب آنها، چه تدلیس در قراردادهای مکر و غدر در مناسبات سیاسی و اجتماعی، چه در انتخاب و چه در انتصاب و گماشتن افراد نالایق در مناصب اجرایی، قضایی و سیاسی - در همین مقوله قرار می‌گیرد. درباره حرمت ایذاء نیز هر نوع ایذایی به‌هر نحو که باشد، در عموم و اطلاق ایذاء داخل است و دلیلی بر محدودیت موضوعی آن وجود ندارد.

### ب) عمومیت آیات ایذاء و «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ» از نظر متعلق موضوع

در عمومیت آیه «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» همین بس که واژه «شیء» جامع‌ترین واژه شناخته شده است. اگرچه ظاهر برخی آیاتی که در آنها تعبیر «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» آمده، به گونه‌ای است که در ابتدا گمان می‌رود منظور از آیه صرفاً «کیل و وزن» باشد، ولی وجهی برای تحدید «شیء» به کیل و وزن وجود ندارد و ذکر کیل و وزن پس از اشیا، از «باب جری و تطبیق کلی بر مصادیق» است؛ چراکه رایج‌ترین مصداق شایع میان مردم، کم‌فروشی و تطفیف می‌باشد؛ از این رو ذکر کم‌فروشی به معنای مصداق منحصر شیء محترم و تحدید قلمرو موضوعی آیه نیست؛ بنابراین ممکن است «در فرآیند قراردادها» به امور محترم اشخاص توجه شود. در این صورت حق قراردادی اشخاص باید بی‌کم‌وکاست و بدون تطفیف، در اختیار ایشان قرار گیرد. شیء محترم در این فرآیند، حق بر کمیت یا کیفیت مربوط به عوض قراردادی است؛ از این رو وزن، کیل و عدد (جنبه کمی شیء/حق محترم) و اوصاف (جنبه کیفی شیء/حق محترم)، جهات موضوعی شئون محترم در قرارداداند.

در «خارج از قرارداد» نیز شئون محترمی درباره مالکیت یا سلطه محترم اشخاص وجود دارد. از جهت نوع شئون محترم، به لحاظ «مالی و غیرمالی» نیز تعمیم مهمی وجود دارد. عمومیت واژه شیء و اشیا چنان است که در وسعت گستره آیه و شمول آن درباره جنبه‌های غیرمالی و هرچیز مربوط به حیثیت‌های اشخاص و شئون مالی و غیرمالی آنها تردیدی باقی نمی‌گذارد. حقوق مالی که روشن است و «حقوق غیرمالی»، «علمی و غیرعلمی»، «حقوق معنوی و اخلاقی» اعم از «فردی و اجتماعی» و «اقتصادی و سیاسی» همگی مشمول امور و شئون محترم اشخاص قرار می‌گیرد (ر.ک: مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۲۵۷/رضا محمدرشید، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۵۲۵)؛ بنابراین معلوم می‌شود متعلق «بخس»، هر امر محترمی است و متعلق نقص، هرچه باشد، کم‌انگاری آن به‌طور جزئی یا کلی موجب نقض احترام آن می‌شود؛ در نتیجه موضوع «بخس»، «شئون محترم» است و از هر عملی که موجب تنازل متعلق احترام (جان، مال و آبرو) از حد شایسته آن شود، نهی شده است؛ بر همین اساس در آیه به جای «أموالهم»، «أشیائهم» آمده تا همه حقوق را شامل شود. همچنین «الناس» عام است و همه انسان‌ها با هر آیین و ملیت را شامل می‌شود؛ بنابراین مراعات حقوق همه انسان‌ها - نه فقط مؤمنان یا مسلمانان - لازم است و تعمیم آن به عموم مردم، مدعای

ابتدای نوشتار درباره عمومیت داشتن قاعده احترام و برون‌دینی بودن آن را تأیید می‌کند. به همین مناسبت و درباره قلمرو موضوعی ایذاء نیز اگرچه به قرینه «فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا»، در آیه «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا لَهُمْ فَعَلُوا قَاتِلًا» (احزاب: ۵۸)، ایذاء فقط اذیت‌های زبانی و نسبت‌های ناروا را شامل می‌شود، ولی ظاهراً اذیت‌های زبانی (عیب‌جویی) (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۲، ص ۵۶) و دروغ‌پراکنی برای ایجاد رعب و دلهره میان مسلمانان (همو، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۵۸۰)، دشنام، سب، غیبت، تهمت و نسبت‌های ناروا، افتراء، قذف و سعایت و... «قدر متیقن» اذیت است و اذیت، انواع دیگری نیز دارد؛ مانند اذیت‌های بدنی (ضرب، قتل، جرح و...)، اذیت مالی (ذهاب مال به‌انحای گوناگون)، اذیت حریمی نسبت به محارم که آیه شریفه همه این اذیت‌ها را شامل می‌شود.

در این تفسیر، «مطلق اذیت» زنان و مردان مؤمن در زمره بهتان محسوب می‌شود (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۵۲۶) و بنا بر آنکه برخی (حسینی شاه‌العظیمی، ۱۳۶۳، ج ۱۰، ص ۴۸۸) بهتان را در آیه به «ظلم» تفسیر کرده‌اند، تفسیر اخیر، تقویت می‌شود؛ زیرا بهت به معنای نسبت دروغی است که طرف مقابل با شنیدن آن از شدت عظمت آن، مبهوت می‌شود و گاهی این کلمه درباره افعال باطل نیز به کار می‌رود؛ به همین دلیل بهتان را در آیه شریفه به ظلم تفسیر کرده‌اند؛ بدان معناکه شخص موذی در این باره ستم و گناه آشکاری را بر خود حمل می‌کند یا شخص موذی، گناه بزرگی همچون گناه بهتان را بر خود بار می‌کند؛ در نتیجه وجود مصادیق آشکار ایذاء، دلیل بر حصر آن به نوع خاصی از ایذاء نیست و ایذای محرم، مطلق بوده و همه مصادیق اذیت و آزار (اذیت مالی و جانی و اذیت عرضی) را شامل می‌شود؛ بنابراین با تمسک به اطلاق ایذاء، همه مصادیق ایذاء، حرام است.

## ۲.۱.۲. جهات سلبی و ایجابی در ارتباط با مبناي احترام

توجه به این دسته از آیات نشانی می‌دهد که می‌توان به جهت ایجابی این آیات در صیانت از حیثیت‌ها، شئون و حقوق محترم و نیز به جهت سلبی آنها در دلالت بر سقوط احترام در موارد خاص و استثنائی بر حرمت کم‌انگاری و ایذاء توجه کرد. این دو جهت، در ادامه بررسی می‌شود:

### الف) جهت ایجابی آیات یادشده باتوجه به مبنای احترام

در استدلال به جهت ایجابی دلالت آیات یادشده بر احترام و ضرورت صیانت از شئون محترم اشخاص، به استدلالی دارای سه مقدمه و یک نتیجه می‌توان بسنده کرد. مقدمه نخست، شئون اشخاص اعم از شئون مادی همچون اموال و حقوق مالی آنها و نیز شئون غیرمالی آنها مانند آبرو، شهرت، موقعیت‌های شغلی و مانند آن محترم است. مقدمه دوم، احترام اقتضا دارد که هریک از شئون یادشده از تعرض و دست‌اندازی اشخاص مصون باشد و تعرض به هریک از این موارد، تعرض به شأن محترم محسوب می‌شود. از این دیدگاه، به دلیل محترم‌بودن مردان و زنان مؤمن و واجب‌بودن پاسداشت احترام آنان، هر عملی که ناقض این احترام باشد - از جمله ایذاء - حرام و ممنوع است و وجود واژه‌های «بهتان» و «اثم» در متن آیه و نوعی «وعید» در آیه ۵۸ سوره احزاب که در آن، وزر گناه و عاقبت بهتان‌زدن به دیگری به عهده شخص اذیت‌کننده گذاشته می‌شود (همان)، نشان‌دهنده حرمت ایذاء است. دلالت مبنای احترام بر حرمت نقض، قدر متیقن قاعده می‌باشد؛ هرچند زشتی و قبیح این عمل را عقل انسان درک می‌کند و به صدور نهی از جانب شارع نیاز نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۵۰۹).

مقدمه سوم، نقض حق، در هریک از ساحت‌های یادشده، درحقیقت نوعی «هیچ‌انگاری (نادیده‌گرفتن) حقوق و شئون اشخاص» و «تنزل‌دادن امور دیگران در حدّ امر مهدور» و «کم‌انگاری امور مردم» است؛ در نتیجه کم‌انگاری یا هیچ‌انگاری شئون اشخاص، ملازم با هتک آن یا دست‌کم مقدمه تعرض به حقوق و شئون دیگران با ظلم و تعدی است و شخص متعدی، در ظرف اقدام، در مقام استحلال حیثیت اشخاص و آبروی آنهاست و اقدام‌های ناقض حق را برای تنقیص شخصیت اشخاص و تعییر و تعییب آنها انجام می‌دهد که نتیجه آن، خواری و سقوط شخصیت افراد موضوع اذیت می‌باشد. روشن است مبنای ذهنی هتک احترام اشخاص در این موارد، مسلوب‌الإحترام کردن اشخاص و سپس اقدام به عمل هتک‌آمیز است؛ مثلاً شخص هتاک و بهتان‌زننده با موضوع بهتان که غالباً همان آبروی اشخاص است، به منزله امری هدر و مهدور رفتار می‌کند و آن را هیچ می‌انگارد که به روشنی با احترام حیثیت‌های اشخاص در تنافی است.

### ب) جهت سلبی آیات یادشده باتوجه به مبنای احترام

جهت دوم در ارتباط آیات یادشده با مبنای احترام، وجه سلبی آن است. پیش‌تر گفته شد که

شئون احترام اگرچه مصونیت و ممنوعیت از تعرض را اقتضا می‌کند، ولی حکم نهی و حرمت‌های یادشده تا زمانی است که از جنبه موضوعی کیفیتی رخ ندهد که این اقتضا را سلب کند و به‌دیگر سخن، شایستگی شأن و شخص موضوع حرمت مخدوش نشود، وگرنه به‌میزان سقوط احترام، از دامنه حرمت نقض حیثیت اشخاص و شئون ایشان نیز کاسته خواهد شد که نوعی خروج تخصصی از حکم حرمت را به‌دنبال دارد؛ بدین معنا که در این آیات، اگر فردی به‌سبب عمل خویش مستحق نتایج زیان‌بار آن باشد، از شمول حرمت ایذاء موضوعاً یا دست‌کم تخصیصاً خارج خواهد بود.

به‌بیان‌دیگر عبارت «بِغَيْرِ مَا اَكْتَسَبُوا» در آیه ۵۸ سوره احزاب؛ یعنی «بدون اینکه کاری کرده باشد که مستحق ایذاء باشد»؛ پس آیه از این حیث، مفهوم دارد و اگر برای کسی به‌موجب عملی که انجام داده، شرعاً عقوبت خاصی در نظر گرفته شود (بِمَا اَكْتَسَبُوا)، از شمول آیه استثنا شده است؛ بنابراین مواردی که شخص به‌دلیل انجام جرم، مستحق تعزیر یا حدّ یا قصاص می‌شود، از شمول آیه خارج است؛ چون شارع به‌مظلوم اجازه داده است ظالم را قصاص کند و به حاکم شرع اجازه می‌دهد در مواردی بر مجرم حدّ جاری سازد و در مواردی او را تعزیر و تنبیه کند (همو، ۱۳۷۲، ج ۱۶، ص ۳۳۹/طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۲۵، ص ۲۲۹)، یا برای مثال اگر کسی در محکمه علیه دیگری به‌دروغ شهادت دهد، «تشهیر (معرفی)/ رسواکردن» وی در انظار عمومی (شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۵۰۷) برای پرهیز دادن مردم از اعتماد کردن به قول و شهادت این افراد، واجب شمرده شده (ابن‌فهد حلی، ۱۴۱۱، ج ۴، ص ۵۷۶/طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۱۵، ص ۴۳۱) و از نظر برخی (حلی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۵۲۹) این کار، مستحب و ممدوح شمرده شده است. تشهیر در واقع «اعلان مجازات مجرم و ندادادن به گناه وی در برابر مردم است» (عوده، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۷۰۴) که دقیقاً برای نقض احترام شخص و با هدف «ترذیل و شرمسارکردن»، «تحقیر و خوارداشتن»، «استخفاف و از چشم‌انداختن» و «معرفی و رسواکردن مجرم» انجام می‌شود. تشهیر را امروزه در قالب‌هایی چون «انتشار احکام قطعیت‌یافته» و «انتشار تصویر محکومان» در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی نیز می‌توان محقق کرد؛ گرچه در قلمرو مجازات تشهیر اختلاف هست.

درباره تشهیر شاهد زور، به‌استناد روایات موجود (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۱۱۷۵/صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۹/عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۳۳۴) اختلافی نیست (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۲۴۰/نجفی،

۱۴۰۴، ج ۴۱، ص ۲۵۳)، ولی درباره تسری حکم تشهیر به موارد دیگر به حسب ملاک یا دلایل دیگر، اختلاف هست. گرچه در قیادت، فقهای بسیاری آن را پذیرفته‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۳۹/ابن زهره، ۱۴۱۷، ص ۴۲۷/عاملی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۳۰/طوسی، ۱۴۰۰، ص ۷۱۰/عاملی، ۱۳۸۵، ج ۹، ص ۱۶۴) و برخی (خویی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۳۰۵) تشهیر را در قیادت به اصول متلقات یا شهرت و اجماع نسبت می‌دهند (منتظری، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۹۱/فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۵۰۸/فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۵۶) و در کلاهبرداری (احتیال) نیز بسیاری از فقیهان، تشهیر محتمل را به صورت مطلق پذیرفته‌اند (مفید، ۱۴۱۳، ص ۸۰۵/طوسی، ۱۴۰۰، ص ۷۲۲/علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۳۸۳/سلار دیلمی، ۱۴۰۴، ص ۲۵۹)؛ تا آنجا که برخی فقیهان، حکم محتمل را به شخص تدلیس‌کننده (مُدَلِّس) نیز سرایت می‌دهند (مفید، ۱۴۱۳، ص ۸۰۵)، ولی برخی دیگر (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۵۹۹) آن را به تشخیص حاکم اسلامی واگذارده و عده‌ای (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۷۲۲) در حد توصیه به حاکم بیان کرده‌اند. این دیدگاه با توجه به إصالة الإحترام و قاعده جمع میان حقیقین، منطقی‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا در جمع بین وجوب حفظ آبروی اشخاص و وجوب حفظ نظم اقتصادی و جلوگیری از ضرر ناشی از معامله و مواجهه ضرری با این گروه و به‌ویژه در تعزیرات غیر منصوص، این موارد باید به حاکم سپرده شود تا با وضع تدابیر قانونی، اجرایی و قضایی در فرآیند حکمرانی مطلوب و با لحاظ شرایط خارجی انجام دهد. تشهیر با همین ملاک (ابن زهره، ۱۴۱۷، ص ۲۰۵) در موارد دیگری همچون تشهیر مُفَلِّس (ورشکسته) نیز بیان شده است (حلبی، ۱۴۰۳، ص ۳۴۱/سبزواری، ۱۴۲۱، ص ۳۰۶).

در قذف، بسیاری از فقیهان (فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۵۴۷/محقق حلی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۱۱۵۴/شهید ثانی، ۱۴۱۹، ج ۱۴، ص ۴۵۰/خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۴۷۳/گلپایگانی، ۱۴۱۲، ص ۲۳۲) به دلیل تنقیح مناط و وحدت ملاک، تشهیر را می‌پذیرند و برخی آن را به دلیل نداشتن مستند شرعی، نمی‌پذیرند (خویی، ۱۴۲۲، ج ۴۱، ص ۳۱۹) یا در پذیرش آن تأمل دارند (فاضل لنکرانی، ۱۴۰۸، ص ۲۹۲). یکی از جهات تناسب تشهیر با مبنای احترام، آن است که به دلیل هتک شدن احترام و کرامت مشهود علیه یا مدعی علیه با شهادت دروغ یا قذف و اینکه مردم به اینها با نگاه منفی و برچسب «زانی» و «لاطی» و مانند آن می‌نگرند، احترام و کرامت آنها جز با خدشه‌دار کردن آبروی مجرم به دست نمی‌آید و به‌علاوه «شاهد زور» و «قاذف» با دادن شهادت دروغ یا تهمت‌زدن، آبروی خویش را در معرض

هتک قرار داده‌اند و تخصصاً از شمول قواعد حمایتی، خارج و در قاعده اقدام علیه خود داخل می‌شوند. همچنین بر اساس استدلال برخی فقیهان در تعمیم حکم تشهیر از شاهد زور به قاذف (محقق حلی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۱۵۴)، «قاذف» تشهیر می‌شود تا با شناساندن او به جامعه، شهادت او به طور کلی بی اعتبار شود و اگر احیاناً در آینده نیز شخص دیگری را قذف کرد، قذفش موجب هتک حرمت مقدوف نشود.

تشهیر کارگزاران حکومتی به دلیل خیانت به اموال عمومی به استناد فرازهایی از کلمات امیر مؤمنان علیه السلام در نامه ۵۳ نهج البلاغه، موصوف به «عهدنامه مالک اشتر» و سیره عملی آن حضرت در قضیه خیانت ابن هرمه (تمیمی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۵۳۲) موجه دانسته شده است (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۴۹).

در جهت سلبی آیه «وَلَا تَبْخَسُوا» نیز دو ملاحظه مهم وجود دارد: نخست، «بخس» غیر از «نقص» است. بخس به معنای نقص ناشی از فعل فاعل می‌باشد، نه نقصی که صفت شیء ناقص است؛ پس بخس در معنا و استعمال، اخص از نقص است (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۸، ص ۱۸۷-۱۸۸)؛ در نتیجه اگر چیزی پیش از مبادرت اشخاص به هتک و انجام فعل منافی احترام، از درجه احترام ساقط باشد، موضوعاً از مقوله بخس شئون مردم و به تعبیر دیگر تخصصاً از حکم تکلیفی (نهی) در آیه شریفه خارج است؛ زیرا موارد ساقط شده از احترام به همان میزان و به همان نسبت از حریم ممنوع و مصونیت از تعرض محروم است و مشمول حکم حرمت نقض احترام و ممنوعیت تنقیص و تعیب و تعبیر و غیر آن نمی‌شود. دوم، چنانچه برخی اهل لغت گفته‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۲۴) و برخی اهل تحقیق نیز پذیرفته‌اند، بخس به معنای «ظلم» یا «ظالم» است (مصطفوی، ۱۴۰۲، ص ۲۲۱) و زمانی مشمول حکم ممنوعیت و حرمت است که ظالمانه باشد؛ بنابراین مواردی که «به حق» باشد و نه ظالمانه، از شمول آیه خارج است. موارد جواز شرعی از جمله نقاص، تشهیر و مانند آن نیز از شمول نهی یادشده خارج خواهد بود.

### ج) وجود رابطه مقتضی و مانع در موارد سقوط احترام

جهت سوم در مورد آیات یادشده با مبنای احترام، این است که مواردی همچون جواز و حتی وجوب تشهیر، در رتبه «مقتضی» است و در صورت احراز «مانع»، امکان اجرا ندارد؛ مثلاً چون ممکن است برخی موارد تشهیر درباره بانوان زمینه فساد و تعرض به ایشان را در آینده فراهم کند،

ممنوع شمرده شده است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱، ص ۴۰۱)؛ بنابراین تشهیر نیز باید با رعایت استانداردها و هنجارهای اخلاقی و اجتماعی و در قالب‌هایی طراحی شود که با هدف‌های تشهیر سازگارتر باشد و خود به اقدام ضداجتماعی تبدیل نشود؛ فرضاً تشهیر در جرایم منافی عفت، ممکن است عواقب اجتماعی ناگوار و نتایج زیان‌باری به دنبال داشته باشد که خلاف هدف مجازات در این موارد باشد. یکی از وجوه آیه منع اشاعه فحشا نیز همین مورد است که در ادامه بررسی خواهد شد.

## ۲-۲. مستندات خاص قرآنی

پس از بررسی مستندات عام قرآنی، شایسته است به مستندات خاص قرآنی ناظر بر قاعده احترام که در ساحات خاص (مال، جان و عرض) وجود دارد، بپردازیم و از هریک نمونه‌ای بررسی شود:

### ۲-۲-۱. آیات دال بر احترام اموال

عمومات حرمت تصرف در اموال دیگران: درباره حرمت تصرف در مال دیگران، به دو آیه می‌توان استناد کرد: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» (بقره: ۱۸۸) و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال خود را در میان خود به باطل نخرید، مگر آنکه تجارتي باشد ناشی از رضایت شخص دهنده و گیرنده مال» (نساء: ۲۹).

تقریب استدلال: در این دو آیه، «أَكَلَ» به معنای «تصرف کردن» است؛ البته نه هر تصرفی، بلکه تصرفی که با نوعی تسلط همراه باشد و فرد با تسلط خویش تسلط دیگران را از آن مال قطع کند؛ مانند تملک ملک. گویا فرد با چنین تصرفی، سلطه خویش را بر آن مال انفاذ و در آن تصرف می‌کند؛ همان‌گونه که خورنده غذا در آن تصرف می‌کند و آن را می‌خورد. «باطل» در «عمل باطل» نیز به معنای «عملی است که غرض صحیح و عقلایی در آن نباشد». همچنین تجارت به معنای «تصرف در سرمایه برای تحصیل سود» است که با معامله و خرید و فروش منطبق می‌باشد (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۵۰۰).

در آیه شریفه عبارت «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم» به قید «بَيْنَكُم» مقید شده است و بر دور یک مال جمع شدن و در وسط قرار دادن آن دلالت دارد تا بفهماند مقصود از «أَكَلَ» در این آیه، انتقال مال از

یکی به دیگری و دست به دست گشتن آن است؛ بنابراین معنای «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ»، نهی از تصرفات و معاملات ناقله است؛ مانند معاملاتی که جامعه را به فساد و هلاکت می‌کشاند همچون ربا، قمار و معاملات غرری؛ از این رو استثنا در آیه «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»، استثنای منقطع بوده که در واقع پاسخ توهم و شبهه مقدر است؛ چراکه امکان طرح این توهم و شبهه وجود دارد که معاملات به طور کلی باعث نابودی ارکان و اجزای جامعه و هلاک مردم می‌شود؛ به همین دلیل پاسخ داده است که این گونه نیست و نوعی معامله است که با آن می‌توان به رفع پراکندگی‌های جامعه و پابرجاسازی اقتصاد آن پرداخت و مفساد یادشده را ندارد و آن، تجارتی است که ناشی از رضایت طرفین و طبق موازین شرع، صحیح است و با این نوع تجارت، احتیاجات جامعه برآورده می‌شود؛ بنابراین آیه با معاملات صحیح و اموال مشروع حاصل شده از غیر معامله همچون ارث، مهر، صلح، جعاله و هبه که ملک انسان بر آن مباح است، تخصیص نمی‌خورد (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۵۰۲).

این آیات به روشنی بر حکم تکلیفی حرمت تصرف در اموال دیگران دلالت دارد. برخی اندیشمندان معتقدند این آیه فقط بر حکم تکلیفی دلالت دارد و بر حکم وضعی ضمان به معنای وجوب ردّ مثل یا قیمت مال در صورت تلف شدن، دلالت ندارد (قمی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۲۹۱/موسوی قزوینی، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۶۳۰)، ولی در مقابل، عده دیگری معتقدند این آیات علاوه بر حکم تکلیفی، بر حکم وضعی نیز دلالت دارند (سبزواری، ۱۴۲۱، ص ۳/طباطبایی قمی، ۱۴۲۵، ص ۵۶). به نظر می‌رسد نظر گروه دوم صحیح است؛ زیرا حکم تکلیفی حرمت تصرف، با وجوب ضمان، ملازمه دارد. البته هم در حکم تکلیفی و هم در حکم وضعی، حرمت و احترام موضوع حکم، روشن است؛ زیرا تعرض به مال محترم، حرام و ضمان آور می‌باشد و روشن است تعرض و هتک مال مهدور و غیر محترم، مباح بوده و ضمان در آن موضوعیت ندارد.

## ۲-۲-۲. آیات دال بر احترام خون مسلمان (ممنوعیت قتل و جواز حق قصاص)

در بحث ممنوعیت قتل و جواز قصاص در قتل عمد، دست کم سه آیه مرتبط وجود دارد:  
 - وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ  
 فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا: و نفسی را که خداوند کشتن آن را حرام کرده، جز به حق نکشید و کسی که مظلوم کشته شود، قطعاً ما برای ولی او تسلطی قرار داده‌ایم؛ پس نباید در کشتن

اسراف کند؛ زیرا او یاری شده است (اسراء: ۳۳).

– مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (مانده: ۳۲).

– «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتَبَ عَلَيْكُمْ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (بقره: ۱۷۸).

تقریب استدلال: آیات یادشده بر حکم تکلیفی «حرمت قتل» و حکم وضعی «سلطنت بر قصاص برای ولی دم» دلالت دارد؛ یعنی عبارت «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ» که بر «حق حیات» انسان‌ها و احترام خون و حرمت شدید کشتن انسان‌ها، اعم از زن و مرد دلالت می‌کند، از چند جهت با مبنای احترام ارتباط دارد: نخست، موضوع حرمت قتل، «جان محترم» است؛ پس اولاً، اصل در نفوس، احترام و قتل نفس محترم، عمل حرام مؤکد است، تا آنجا که به تعبیر قرآن کریم، قتل یک نفس به منزله قتل همه معرفی شده است؛ بنابراین وقتی جان یک شخص به دلیل تهاجم و حمله نامشروع در مقام دفاع برای مدافع، «در حدّ ضرورت و تناسب» مباح می‌شود یا آنجا که جان شخص کافر حربی در مقام نزاع و قتال با مسلمانان مباح می‌شود، به‌طور کلی از عبارت «إِلَّا بِالْحَقِّ» در آیه «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ»، فهمیده می‌شود که در مواردی احترام جان انسان‌ها برداشته می‌شود؛ همچنین است در مواردی همچون مرتکب‌شوندگان قتل عمد و نیز درباره ارتکاب برخی جرایم حدی مانند زنا با محارم، زنا با محصنه، لواط و... که حدّ آنها کشتن مرتکب‌شوندگان آنهاست (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۲، ص ۱۰۶/ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۹۰).

دوم، به‌موجب آیه ۱۷۸ سوره بقره که پیش‌تر نقل شد، اگر کسی به جان دیگری تجاوز کند، در واقع حرمت جان خویش را ساقط و ولی دم مقتول را بر جان خود مسلط کرده است؛ زیرا در جبران جان محترمی که کشته شده، برای اولیای دم «اختیار قصاص» قرار داده شده است.

سوم، در احترام جان، زن و مرد برابرند. کلمه «الْقَتْلَىٰ» در آیه شریفه نیز از ریشه قتل و جمع مکسر قتیل است که به‌طور یکسان درباره زن و مرد به‌کار می‌رود (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۱۷۹۸/ فیومی، [بی تا]، ج ۲، ص ۴۹۰).

چهارم، شرافت و احترام ویژه‌ای که از اسلام (مسلمان بودن) ناشی می‌شود، قصاص حکمی

است که ویژه مسلمانان بوده و در صورت قتل غیرمسلمان، به حسب حکم اولیه‌ای که از آیه برداشت می‌شود، درباره کفار صدق نمی‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۳۲).

پنجم، نسبت به اولیای دم، جان قاتل احترامی ندارد و به تعبیر دقیق‌تر، قاتل به طور نسبی در برابر اولیای دم، مهدورالدم است و احترام ندارد، ولی در برابر غیر ایشان همچون جان‌های دیگر، محترم است.

ششم، «سقوط احترام جان قاتل» در برابر اولیای دم، جنبه «حقی، موقتی و مشروط» دارد. سقوط احترام، جنبه حقی دارد؛ یعنی اگرچه به موجب «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا»، «اختیار قصاص» برای اولیای دم «وضع» شده است، ولی «رفع» آن به دست آنها بوده و صاحب حق و سلطنت بر قصاص‌اند. در عبارت «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ»، مقصود از «مَنْ»، قاتل و منظور از «عُفِيَ»، عفو از حق قصاص است؛ پس کلمه «شئی» نیز به معنای حق است که به صورت نکره بیان شده تا عمومیت حکم را برساند؛ یعنی کل حق قصاص یا بعض آن – در فرض تعدد اولیای قصاص – به وسیله برخی اولیای دم، قابل اسقاط است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۳۲). سقوط احترام، موقت است؛ پس تازمانی که قاتل عفو نشده یا درباره دیه مصالحه نشده است، او از احترام نسبی ساقط می‌باشد و پس از عفو یا مصالحه درباره دیه، احترام وی دوباره برقرار می‌شود و درحقیقت به نوعی رابطه «مقتضی و مانع» وجود دارد؛ یعنی اقتضای احترام دارد، ولی نسبت به اولیای دم، مانع قتل و جواز قصاص وجود دارد که با رفع مانع، «مقتضی احترام» برقرار و مؤثر می‌شود؛ پس سقوط احترام، مشروط است؛ یعنی مشروط به عدالت و اسراف نکردن در قتل بوده که با عبارت «فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» بیان شده است؛ از این رو کشتن بیشتر از یک نفر در صورت یک نفر بودن قاتل و نیز کشتن افراد متعدد در صورت متعدد بودن قاتل‌ها بدون پرداخت فاضل دیه آنها یا مثله کردن اعضای بدن قاتل یا قصاص مسلمان در مقابل کافر، مصداق اسراف در قتل است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۳۲).

### ۲-۱-۳. آیات دالّ بر احترام آبرو

برخی آیات به احترام حیثیت معنوی و آبروی اشخاص مربوط است که در ذیل و به اختصار به بررسی آنها خواهیم پرداخت:

### الف) آیه رمی زنان عقیف

- إِنَّ الدِّينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: کسانی که به زنان باایمان عقیفه بی خبر از کار بد تهمت زنند، محققاً در دنیا و آخرت، ملعون و محروم از رحمت حق هستند و آنان به عذابی بزرگ معذب خواهند شد (نور: ۲۳).

- وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أزْوَأَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (نور: ۶).

- وَالْحَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذَا كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (نور: ۷).

تقریب استدلال: پیش تر و در آغاز نوشتار حاضر بیان شد که متعلق احترام، همه شئون اشخاص را شامل می شود که در این میان، أعراض و حیثیت های معنوی و آبروی اشخاص، موقعیت ممتازی دارد. یکی از اقدام های زیان بار، ایراد تهمت های خاص و متهم کردن دیگری به اعمال منافی عفت همچون زناست. بعضی آیات قرآن کریم مانند دو آیه یاد شده را از چند جهت می توان مستند قاعده احترام و مرتبط با آن محسوب کرد: نخست، بر اساس وعده عذاب شدید در تعبیر «لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ هُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»، «حرمت مؤکد و کبیره بودن گناه رمی به زنا» استنباط می شود (طوسی، [بی تا]، ج ۷، ص ۴۲۲/خویی، ۱۴۱۳، ج ۱۸، ص ۸۳/شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۱۹۷/طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۴، ص ۳۹۸) که درباره آن تردیدی نیست. درحقیقت در تهمت یاد شده، از نقض احترام آبروی اشخاص و به ویژه بانوان با شدیدترین وجهی نهی شده است.

دوم، موضوع حرمت، افراد عقیف، پاک دامن و به دور از جرایم منافی عفت است که با دو تعبیر «مُحْصَن» و «غافل (دور)» از گناه یاد شده به آنها اشاره شده است. درمجموع می توان گفت موضوع آن، «اشخاص محترم و آبرومند» است؛ بنابراین اگر شخصی مشتبه به فساد باشد، به گونه ای که از این شیاع، عقیف نبودن و اقدام آگاهانه او بر فساد فهمیده شد، از شمول حکم یاد شده خارج بوده و رمی شخص غیرعقیف و مشتبه به فساد، حسب مورد مشمول تعزیر یا برائت است (طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۲۳، ص ۳۲۴).

سوم، اگرچه در آغاز، این گونه به نظر می رسد که در فرض نزاع، اوصاف موضوع یعنی عقیف بودن و دوری از آن گناه خاص (زنا) باید اثبات شود؛ بنا بر اصل صحت فعل مسلمان و نیز اطلاق آیه، اصل بر احترام است و اقتضای إصالة الاحترام آن است که از مدعی فساد، دلیل خواسته شود و در صورت ناتوانی مدعی در اثبات ادعای خویش، اجرای حد، یکی از وجوه احسن در اعاده

حیثیت و احترام نقض شده شخص مقذوف است؛ زیرا زجر و خواری تهمت زننده، به انضمام تشهیر وی که در بحث‌های پیشین گذشت، احترام مقذوف را تا اندازه بسیاری به وی برمی‌گرداند (فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۵۴۳/ محقق حلی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۱۵۴/ فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۵۳۸/ شهید ثانی، ۱۴۱۹، ج ۱۴، ص ۴۵۰).

چهارم، هر دلیلی با هر کیفیتی از مدعی پذیرفته نمی‌شود، بلکه صرفاً اقرار شخص مقذوف یا اقامه چهار شاهد عادل با شرایط خاص، رافع حدّ قذف رومی به زناست و لاغیر. پنجم، در روابط خانوادگی و بین زوجین، رومی به زنا شرایط خاصی دارد: اولاً، علاوه بر شهادت، لعان نیز با اجرای خاصی که دارد، در رتبه شهادت قرار می‌گیرد و رافع حدّ قذف می‌باشد؛ ثانیاً، کیفیت اجرای لعان بین زوجین به گونه‌ای است که دیگر همه ساحت‌های احترام در میان این دو را ساقط می‌کند و در نهایت حرمت ابدی را رقم می‌زند (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۱۲۲).

#### ب) آیه منع اشاعه فحشا

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: همانا کسانی که دوست دارند در میان اهل ایمان کار منکری اشاعه و شهرت یابد، آنها را در دنیا و آخرت عذاب دردناکی خواهد بود و خدا [فتنه‌گری و دروغ‌شان] را می‌داند و شما نمی‌دانید (نور: ۱۹).

تقریب استدلال: در ارتباط با آیه مذکور، دو جهت وجود دارد: جهت نخست، موضوع و متعلق اشاعه و نسبت آن با مبنای احترام است. مطلب نخست، آیه بر اساس وعده عذاب و با شیوه خبر در مقام انشاء، از اشاعه فحشا نهی می‌کند؛ پس موضوع «نهی از اشاعه» است که متضمن یک قانون کلی و جامع می‌باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۴، ص ۴۰۳). اگرچه آیه، ظهور دارد که عذاب فقط به خاطر دوست داشتن اشاعه فحشاست و معلوم است که دوستی «حالتی قلبی» است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۷۲)، ولی عذاب، در فرض صدور «عمل جوارحی» بار می‌شود. ظاهراً منظور از تعبیر آیه «يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ» این است که اشاعه فحشا را فقط کسانی اراده می‌کنند و مرتکب می‌شوند که نشر و باز نشر این کار را دوست داشته باشند و از «اراده ارتکاب» و ارتکاب آن به «حُب» (دوست داشتن) تعبیر شده است؛ بنابراین مقصود از تعبیر «يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ»، اقدام عملی برای ترویج این کارهاست (روحانی، ۱۳۹۲، ج ۱۴، ص ۳۴۰/ همو، ۱۴۲۸، ج ۷، ص ۲/ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳،

ص ۳۰۲). منظور از اشاعه (نشر و بازنشر)، هرگونه اقدامی است که برای نشر فساد و فحشا و زشت کاری انجام شود (الخطیب الشریعی، ۱۲۸۵، ج ۲، ص ۶۷۶)؛ اعم از زبانی، عملی، نوشتاری و کمک به توسعه آن مانند تشویق دیگران به ارتکاب آن معصیت و تهیه امکانات و مقدمات ارتکاب آن معصیت؛ از این رو محدودیتی ندارد. همچنین اعم است از آنکه شخص نشردهنده، عمل خطای خویش را نشر دهد یا خطای دیگری را (ابن شهر آشوب، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۸۴).

مطلب دوم در آیه یادشده درباره «متعلق اشاعه» است. متعلق حرمت اشاعه، «فحشا» بیان شده است، ولی درباره قلمرو فحشا اختلاف هست. برخی آن را بر زنا (اردبیلی، [بی تا]، ص ۳۸۷/ طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۲۳۲)، برخی آن را بر سخن یا کار زشت (اردبیلی، [بی تا]، ص ۳۸۷/ طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۲۳۲/ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۹، ص ۳۱۸)، برخی به معنای افعال و اقوالی که زشتی آن بزرگ است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۶۲۶) و برخی آن را بر چیزی که سبب خواری و سقوط شخصیت مؤمن می شود (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۲۷)، حمل کرده اند.

مطلب سوم آنکه چنین شخصی با اشاعه، مشمول عنوان فاسق می شود و از احترام، ساقط و مستحق عقاب و سرزنش می گردد (مراغی، [بی تا]، ج ۱۸، ص ۸۷) و حسب مورد، شایسته حدّ (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۸، ص ۱۳۳/ طوسی، [بی تا]، ج ۷، ص ۴۱۹/ قرطبی، ۱۳۸۴، ج ۱۲، ص ۲۰۶) یا تعزیر (اردبیلی، [بی تا]، ص ۳۸۷) می باشد.

جهت دوم، نسبت سقوط احترام و اشاعه فحشاست. درباره «داده ها و اطلاعات حساس» و مربوط به امور عفاف و دیگر اموری که مایه وهن شخص موضوع آن داده و اطلاعات است، سه مرحله متصور می باشد: مرحله نخست، «تحصیل داده» که ممکن است به صورت اتفاقی باشد؛ مانند تحمل امر منافی عفت یا امر نامطلوب و خلاف عفت عمومی و اخلاق حسنه و مانند آن. دوم، «مرحله پردازش و تصدیق داده ها» که اصولاً، امری ارادی و قصدی است. سوم، «نشر و بازنشر» آن است که طبعاً امری قصدی و ارادی می باشد. اگرچه ممکن است به هر دلیل در ساحت اول و دوم برای رفتار اشخاص، حکمی متصور نباشد یا آن رفتار به دلیل خاص مجاز بوده باشد، ولی در مرحله نشر به دلیل نشر گناه و مفسد مترتب بر آن، نشر یا بازنشر گناه در جامعه مؤمنان با ممنوعیت اشاعه فحشا همراه شود؛ از این رو رابطه جواز تحصیل و پردازش داده های حساس اشخاص، با ممنوعیت اشاعه فحشا از قبیل مقتضی و مانع است و صرف محترم نبودن

اشخاص و سقوط احترام آنان به دلیل تجاهر به فسق یا تحمل اتفاقی وقایع که برای شخص روایت کننده و نشردهنده روی داده، به معنای جواز نشر نیست؛ چراکه در نشر، حرمت اشاعه فحشا «مانع» تأثیر مقتضی می شود.

براین اساس آیه یادشده در ساحت صیانت از احترام و آبروی اشخاص، ازسویی در مقام بیان امنیت اخلاقی و اجتماعی و نیز کرامت انسانی (مجموعه نویسندگان، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۹۴) و ازسوی دیگر در مقام بیان قاعده‌ای کلی است. اشاعه ازسویی نشر و باز نشر هرگونه فساد و فحشا اعم از زبانی، عملی، نوشتاری و غیر آن را شامل می شود و محدودیتی از جهت ابزار نشر ندارد و ازسوی دیگر موضوع مهم، تمامی اموری را شامل می شود که به هتک آبروی مؤمن مربوط است. به تعبیر روایات: هر چیزی که به قصد «شین و هدم مروت» انجام شود و حتی بازگویی و باز نشر دیده‌ها و شنیده‌ها؛ چنان چه در حدیث ذیل دیده می شود:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَا رَأَتْهُ عَيْنَاهُ وَ سَمِعَتْهُ أُذُنَاهُ، فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ: هرکس درباره مؤمنی آنچه [از ارتکاب عمل خلاف] را که با چشم‌های خود دیده یا با گوش‌های خود شنیده است، برای دیگران بازگو کند، چنین شخصی مخاطب آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ...» است (حسینی بحرانی، [بی تا]، ج ۴، ص ۵۵).

همچنین مفضل بن عمر روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

مَنْ رَوَى عَلَيَّ مُؤْمِنٍ رَوَايَةً يَرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَدَمَ مُرُوءَتَهُ لِيَسْقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وِلَايَتِهِ إِلَى وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ: هرکس درباره مؤمنی چیزی را بازگو کند تا او را عیناک کند و از آبروی او بکاهد و او از چشم مردم بیفتد، خداوند او را از ولایت خویش بیرون و او را در ولایت شیطان داخل می کند و شیطان نیز او را نمی پذیرد (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۶۰۹).

از حدیث شریف استفاده می شود که هرکس با نشر بدی‌ها از هر طریقی – اعم از قولی و فعلی – درصدد هتک آبروی مؤمنی باشد، از لطف و مرحمت حق دور می افتد و شیطان نیز از پذیرفتن او ابا دارد و دوری جستن ابلیس از انسان، بیانگر نهایت شقاوت انسان و سقوط او از درجات بلند احترام به حضيض پستی و مذلت است و بی تردید انسان‌هایی که درصدد اشاعه فحشا برآیند، درنظر عموم مردم نیز بی ارزش خواهند بود. آیه «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا

من ظلم» (نساء: ۱۴۸) نیز بر اشاعه ندادن زشتی‌ها دلالت دارد که به دلیل رعایت اختصار از بحث درباره آن صرف نظر می‌شود.

## نتیجه

«احترام» محدوده‌ای است که در آن نوعی شایستگی مصونیت و ممنوعیت از هتک و تعرض به شیء یا شخص محترم اعطا می‌شود و حکم تکلیفی حرمت و حکم وضعی مناسب حال، از آثار آن به‌شمار می‌رود.

اگرچه مبنای احترام، به اصول و مبانی بومی نیز وابسته است، ولی احترام، مبنایی جهان‌شمول بوده و أعراض و شئون افراد گوناگون اعم از مسلمان و غیرمسلمان یا مؤمن و غیرمؤمن را شامل می‌شود. البته به لحاظ نگاه درون‌دینی ممکن است میان احترام بالإصاله و بالعرض تفاوت‌هایی باشد، ولی در وجود محدوده مصون از تعرض و ممنوعیت هتک، تفاوتی میان این دو نیست.

برخی آیات همچون آیه «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» و آیه حرمت ایذاء، به‌ویژه با ملاک ظلم بودن کم‌انگاری امور مردم و تنقیص و تعیب آنها و ایذاء، اعم از زبانی، بدنی، مالی و حریمی ایجاباً بر احترام همه شئون اشخاص و ممنوعیت ظلم و تعرض به شئون محترم و سلباً بر شایستگی نداشتن برخی شئون یا برخی اشخاص برای مصونیت و ممنوعیت هتک و مآلاً جواز نقض و سلب احترام اشخاص دلالت دارد.

برخی آیات نیز به‌صورت خاص بر محدوده‌های محترم و منع از احترام شئون خاص دلالت دارد. جهت سلبی و ایجابی را نیز از این آیات می‌توان استنباط کرد.

## منابع

۱. ابن ادريس حلی، محمد بن منصور؛ السرائر الحاوی للفتاوی؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسين، ۱۴۱۰ق.
۲. ابن شهر آشوب، رشيد الدين محمد بن علی؛ متشابه القرآن و مختلفه؛ قم: دارالبيدار، ۱۳۶۹ق.
۳. ابن عاشور، محمد طاهر؛ تفسير التحرير والتنوير المعروف بتفسير ابن عاشور؛ بيروت: مؤسسه التاريخ العربي، ۱۴۲۰ق.
۴. ابن فارس، احمد؛ معجم مقائيس اللغة؛ قم: دفتر تبليغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۵. ابن منظور، محمد بن مكرم؛ لسان العرب؛ ج ۳، بيروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۶. ابوصلاح حلی، تقی الدين؛ الکافی فی الفقه؛ اصفهان: کتابخانه امام اميرالمؤمنينؑ، ۱۴۰۳ق.
۷. اردبیلی، احمد؛ زبدة البيان؛ تهران: المكتبة الجعفرية، [بی تا].
۸. اشتها ردي، علی پناه؛ مدارک العروة الوثقی؛ تهران: اسوه، ۱۴۱۷ق.
۹. انصاری، محمد علی؛ الموسوعة الفقهية الميسرة؛ [بی جا]: مجمع الفکر الإسلامی، ۱۴۱۵ق.
۱۰. انصاری، مرتضی؛ مکاسب؛ قم: کنگره شيخ اعظم انصاریؑ، ۱۴۱۵ق.
۱۱. ایروانی، علی؛ حاشية المكاسب؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۱۲. بحرالعلوم، محمد بن محمد تقی؛ بلغة الفقيه؛ ج ۴، تهران: مكتبة الصادقؑ، ۱۴۰۳ق.
۱۳. تمیمی مغربی، ابن حیون؛ دعائم الإسلام؛ ترجمه عبدالله اميدوار؛ تهران: اسماعيليان، ۱۳۷۳ق.
۱۴. جاور، حسين و حسين هوشمند فیروزآبادی؛ «نقض حیثیت معنوی در قلمرو شهادت شهود و جرح شاهد»، مطالعات حقوقی، ش ۳، پاییز ۱۳۹۹، ص ۶۷-۹۱.
۱۵. جاور، حسين؛ «تأثير اقدام به نقض آشکار هنجارهای اخلاقی و اجتماعی بر حرمت شخص هنجارشکن»، فقه و حقوق اسلامی؛ ش ۱۷، زمستان ۱۴۰۱، ص ۶۵-۸۸.
۱۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ الوسائل؛ قم: مؤسسه آل البيتؑ، ۱۴۰۹ق.
۱۷. حسینی بحرانی، سيد هاشم؛ البرهان فی تفسير القرآن؛ [بی جا]: مؤسسه البعثة، [بی تا].
۱۸. حسینی حائری، سيد کاظم؛ القضاء فی الفقه الإسلامی؛ قم: مجمع انديشه اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۱۹. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسين؛ تفسير اثني عشری؛ ج ۱، تهران: انتشارات ميقات، ۱۳۶۳.

۲۰. حلی (محقق حلی)، جعفر بن حسن؛ شرائع الإسلام؛ قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۲۱. حلی، حسن بن یوسف؛ قواعد الأحكام؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
۲۲. —؛ مختلف الشیعة؛ ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
۲۳. —؛ تحریر الأحكام؛ قم: مؤسسه امام صادق، ۱۴۲۰ق.
۲۴. خطیب شریینی، محمد؛ السراج المنیر؛ قاهره: بولاق، ۱۲۸۵ق.
۲۵. خمینی، سید روح الله؛ کتاب البیع؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.
۲۶. —؛ کتاب الطهارة؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.
۲۷. خویی، سید ابوالقاسم؛ البیان فی تفسیر القرآن؛ قم: دارالزهراء، [بی تا].
۲۸. —؛ المستند فی شرح العروة، تقریر مرتضی بروجردی؛ [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۲۹. —؛ معتمد العروة الوثقی؛ تقریر سید رضا موسوی خلخالی؛ قم: مدرسه دارالعلم، ۱۴۱۶ق.
۳۰. —؛ موسوعة الإمام الخویی؛ قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخویی، ۱۴۲۲ق.
۳۱. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۰.
۳۲. دیلمی، احمد؛ «قاعدہ احترام، تکلیف یا مسئولیت»، حقوق اسلامی؛ ش ۵۶، فروردین ۱۳۹۷، ص ۲۵-۷.
۳۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ بیروت: دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
۳۴. رضا، محمدرشید؛ تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۴ق.
۳۵. روحانی، سید محمد صادق؛ فقه الصادق؛ قم: الإجتهد، ۱۳۹۲ق.
۳۶. سیاح، احمد؛ فرهنگ جامع؛ ج ۳، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۳۰.
۳۷. شهید ثانی، زین الدین بن علی؛ الروضة البهیة؛ حاشیه سید محمد کلانتر؛ قم: داوری، ۱۴۱۰ق.
۳۸. —؛ مسالک الأفهام؛ قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۳۹. صدر، سید محمد؛ ماوراء الفقه؛ بیروت: دارالأضواء، ۱۴۲۰ق.
۴۰. صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ المقنع؛ قم: مؤسسه امام هادی، ۱۴۱۵ق.
۴۱. —؛ من لایحضره الفقیه؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
۴۲. طباطبایی بروجردی، سید حسین؛ البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر؛ قم: مکتبه آیت الله العظمی منتظری، ۱۴۱۶ق.
۴۳. طباطبایی، سید علی؛ ریاض المسائل؛ قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۸ق.

۴۴. طباطبایی، سید محمدحسین؛ ترجمه تفسیر المیزان؛ قم: دفتر انتشارات اسلام، ۱۳۷۴.
۴۵. —؛ تفسیر المیزان؛ ج ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۲ق.
۴۶. طبرانی، سلیمان بن احمد؛ التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم؛ اردن: دارالکتب الثقافی، ۲۰۰۸م.
۴۷. طبری، محمد بن جریر؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.
۴۸. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، [بی تا].
۴۹. —؛ الخلاف؛ قم دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
۵۰. —؛ المبسوط؛ ج ۳، تهران: المكتبة المرتضویه، ۱۳۸۷ق.
۵۱. —؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۵۲. طبیب، سید عبدالحسین؛ أطیب البیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۲، ج ۷ و ۱۴، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸.
۵۳. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی؛ الدروس الشرعیة؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامع مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۵۴. عاملی، یاسین عیسی؛ الاصطلاحات الفقہیة فی الرسائل العملیة؛ بیروت: دارالبلاغه، ۱۴۱۳ق.
۵۵. عکبری بغدادی (مفید)، محمد بن محمد بن نعمان؛ المقنعة؛ قم: کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۵۶. غروی اصفهانی، محمدحسین؛ حاشیة کتاب المکاسب؛ قم: أنوار الهدی، ۱۴۱۸ق.
۵۷. —؛ کتاب الإجارة؛ ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ق.
۵۸. فاضل لنکرانی، محمد؛ تفصیل الشریعة؛ قم: مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۴۰۸ق.
۵۹. فاضل، مقداد بن عبد الله؛ کنز العرفان؛ تهران: مرتضوی، ۱۴۲۵ق.
۶۰. قرطبی، شمس الدین؛ تفسیر قرطبی؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، [بی تا].
۶۱. قنوتی، جلیل و حسین جاوید؛ «مبنای احترام در شناسایی و حمایت از حریم خصوصی در حوزه ارتباطات»، حقوق اسلامی؛ ش ۲۹، تابستان ۱۳۹۰، ص ۳۳-۵۹.
۶۲. مازندرانی، ملا صالح؛ شرح الکافی؛ تهران: المكتبة الإسلامیه، ۱۳۸۲ق.
۶۳. مجلسی، محمد باقر؛ مرآة العقول؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۴ق.

۶۴. مراغی، احمد مصطفی؛ تفسیر المراغی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۶۵. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن؛ تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۴۰۲ق.
۶۶. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۸.
۶۷. مغنیه، محمدجواد؛ التفسیر الکاشف؛ قم: دارالکتاب الإسلامی، ۱۴۲۴ق.
۶۸. ———؛ ترجمه تفسیر کاشف؛ قم: بوستان کتاب قم، ۱۳۷۸.
۶۹. مقرئ فیومی، احمد بن محمد؛ المصباح المنیر؛ قم: دارالرضی، [بی تا].
۷۰. مکارم شیرازی، ناصر؛ أنوار الفقاهة - کتاب البیع؛ قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۵ق.
۷۱. ———؛ برگزیده تفسیر نمونه؛ تنظیم احمد علی بابایی؛ ج ۱۲، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۸۶.
۷۲. منتظری، حسینعلی؛ کتاب الحدود؛ قم: انتشارات دارالفکر، [بی تا].
۷۳. موسوی قزوینی، سیدعلی؛ رساله قاعده ما یضمن بصحیحه یضمن بفساده؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۹ق.
۷۴. ———؛ ینایح الأحکام؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۲۴ق.
۷۵. مؤمن قمی، محمد؛ کلمات سدیة فی مسائل جدیدة؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ق.
۷۶. نجفی، محمدحسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۷۷. هندی اصفهانی، محمد بن حسن؛ کشف اللثام؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ق.
۷۸. یزدی طباطبایی، سید محمد کاظم؛ العروة الوثقی؛ بیروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۴۰۹ق.